



دیگر هیچ صلیبی خالی نیست!

بتول مفردی

دانشجوی فیزیک فردوسی مشهد

هراسان نزد زن برمی گردد و می گوید می خواهد خودش را بکشد، که بیوه زن پرهیزگار مانع می شود و از او می خواهد با قبول ازدواج، جسد شوهرش را جای صلیب خالی میخ کند. نگهبان می پذیرد اما عنوان می کند یاغی دزدیده شده بی دندان و تاس بوده زن دندانهای شوهر مرحومش را با سنگی صیقلی یکی یکی می شکند سپس سر او را میان دو زانو می گیرد و با سرعت شروع می کند به کندن موهایش و ...

آرام باشید... گوش کنید... این صدای وفاداری بیوه های افه سوس بر گورمان است. دندانهایمان ریخته و پوست سرمان کنده شده است. شب بر صلیب نظاره گر گورهای روشن اطرافمان و خنده های مستانه ایم.

بیوه های افه سوس!

بخورید و بیاشامید. دیگر هیچ صلیبی خالی نیست!

«بیوه افه سوس» از قدیمی ترین داستانهای تاریخ ادبیات جهان است. داستانی با ساخت قوی که پترونیوس آن را چنین نقل کرده است: زن زیبای پاکدامنی اهل افه سوس بعد از مرگ شوهر، افسرده و مغموم در گور اوبه شب زنده داری می نشیند و عزم می کند بر سردابه او بگریزد تا بمیرد. شرح وفاداری این زن در شهر می پیچد. اتفاقاً در همان نزدیکی چند دزد به صلیب کشیده می شوند و نگهبان جوانی را می گمارند تا نگذارد اجساد را ببرند و دفن کنند؛ مرد جوان شب هنگام نوری را میان گورها می بیند و صدای گریه ای می شنود. جستجو می کند و زن را می یابد که در نهایت زیبایی و اندوه است.

از او می خواهد دست از عزاداری بکشد و با او چیزی بخورد. زن ابتدا اعتنا نمی کند اما بالاخره در برابر روی نیکو و رفتار خوشایند مرد تسلیم می شود و غذا و شراب را می پذیرد. زن رفته رفته آرامتر می شود و بی آنکه حضور جسد شوهر اذیتشان کند به عیش می پردازند. در همین حین یکی از اجساد دزدیده می شود و وقتی نگهبان از این موضوع باخبر می شود

